

ولادت و پرورش پیغمبر(ص)

پیغمبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) بنا بر مشهور و بر اساس بیشتر احادیث شیعه در روز هفده ربیع الاول «عام الفیل» یعنی سالی که قوم فیل برای تخریب خانه کعبه و اشغال مکه به حجاز آمدند، مطابق ۵۸۰ میلادی در شهر مقدس مکه معظمه متولد گردید. اکثر علمای عامه ولادت پیغمبر را در دوازده ربیع الاول دانسته‌اند. از میان دانشمندان ما شیخ کلینی در گذشته سال ۳۲۹ ه و جمعی دیگر نیز ولادت حضرت را روز جمعه دوازده ربیع الاول می‌دانند.

پدرش عبدالله کوچکترین پسران عبدالمطلب بود، پیغمبر بنا بر مشهور دو ماه بعد از رحلت پدر متولد شد، به همین جهت او تحت سرپرستی جدش عبدالمطلب قرار گرفت، و عبدالمطلب طبق رسوم بزرگان قریش او را به زنی صحرانشین به نام «حلیمه» که از نجابت و لیاقت خاصی برخوردار بود سپرد، تا به وی شیر داده و در آغوش صحرا و فضای باز و محیط آزاد پرورش دهد، و از بیماری و احیاناً وبای شهر مکه در امان باشد.

بدین گونه محمد (صلی الله علیه و آله) در صحرا و میان قبیله «بنی اسد» که حلیمه نیز از آنها بود پرورش یافت. هر چند گاه حلیمه او را به مکه می‌آورد و باز به صحرا برمی‌گردانید، و چون به سن پنج‌سالگی رسید او را به مکه برگردانید و تحویل جدش عبدالمطلب داد، و از وی پاداش نیکو یافت.

«آمنه» مادر جوانش در جد چهارم (کلاب بن مره) با عبدالله همسر خود شریک بود. برادران و کسان او در شهر مدینه می‌زیستند، ولی پدر «آمنه» با خانواده‌اش مدتی بود که در مکه اقامت داشتند.

در همان سال که حلیمه محمد (صلی الله علیه و آله) را به مکه باز گردانید، آمنه برای دیدار کسانش و زیارت تربت‌شوه فقیدش همراه طفل پنج‌ساله خود راهی نثرب و شهر مدینه شد. اقامت آنها در مدینه یک ماه طول کشید. هنگام بازگشت در میان راه مادر پیغمبر نیز وفات یافت و در نقطه‌ای به نام «ابوا» در نزدیکی مکه مدفون گشت.

پیغمبر چهار سال بعد تحت کفالت جدش عبدالمطلب بسر برد و چون درنه سالگی او عبدالمطلب نیز زندگانی را وداع گفت، طبق وصیت عبدالمطلب، به خانه عمویش ابوطالب آمد و عمو و همسر او فاطمه دختر اسد بن هاشم با آغوش باز سرپرستی محمد بن عبدالله را که برادرزاده ابوطالب و عموزاده همسرش بود و هر سه دارای یک خون بودند، به عهده گرفتند. اهمیت پرستاری صمیمانه این عمو و زن عمو از «محمد» تا آنجا بود که وقتی ابوطالب در سال دهم بعثت وفات یافت پیغمبر دنبال جنازه او می‌گریست و می‌گفت: عمو بعد از تو من بکجا بروم؟ و چون فاطمه دختر اسد در مدینه رحلت کرد، پیغمبر فرمود: امروز مادرم وفات کرد!

علامه مجلسی می‌نویسد: شیعه امامیه اجماع و اتفاق نظر دارند که ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبدالله بن عبدالمطلب، و نیاکان پیغمبر تا آدم (علیه السلام) همگی با ایمان و خداپرست بودند.»

(بحار الانوار چاپ جدید ج ۱۵ ص ۲) سفر پیغمبر به شام

در سن دوازده سالگی محمد (صلی الله علیه و آله)، ابوطالب آهنگ سفر شام و تجارت شمال داشت، محمد نیز با اصرار همراه عمو و دیگر تجار عرب راهی آن سفر طولانی و پر مشقت گردید. در این سفر در شهر «بصری» واقع در سرزمینی اردن، پیغمبر با راهبی به نام «بحیرا» یا «جرجیس» که در کنار شهر در دیر خود می‌زیست، برخورد نمود. هنگامی که کاروان تجار قریش به سوی دیر راهب پیش می‌آمد، بحیرا دید که قطعه ابری بر سر آن پسر بچه سایه افکنده است، و هرچه کاروانیان پیش می‌آیند، قطعه ابر نیز مانند چتری بر سر او سایه افکنده است.

این معنا موجب شد که بحیرا تمام اعضای کاروان و تجار را به دیر خود دعوت کند، که از جمله ابوطالب و همان پسر بچه نیکبخت بود. در دیر، راهب تمام حرکات پسر بچه را زیر نظر گرفت و به دقت در وی نگریست. سرانجام متوجه شد که او همان پیغمبر موعود تورات و انجیل است. بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر بچه را یا به شام نبرد، زیرا که اگر یهود او را شناختند به وی صدمه می‌زنند، و یا اگر به شام می‌برد کاملاً مواظب او باشد.

پس از این دیگر اطلاع درستی از پیغمبر نداریم، جز این که در خانه ابوطالب به سر می‌برد، و ابوطالب عمویش و همسر او فاطمه دختر اسد ابن هاشم، همچون پدر و مادری دلسوز و مهربان به پرستاری و پذیرائی از «محمد» یتیم عبدالله همت گماشتند.

ابوطالب در میان کلیه فرزندان عبدالمطلب از همه عاقل تر و داناتر بود، مردی سخنور و شاعر و چنانچه گفتیم با عبدالله پدر پیغمبر از يك مادر بود. فاطمه همسر و دختر عموی او نیز زنی خردمند و با شخصیت بود. آنها نخستین پسر عمو و دختر عمو از دودمان هاشم بودند که با هم ازدواج کردند.

پیغمبر همیشه فاطمه را مادر خطاب می کرد، و ابوطالب را پدر خود می دانست. به عبارت دیگر این مرد و زن چنانچه می باید در نگاهداری و پرورش برادرزاده و عموزاده خود، سعی بلیغ به عمل آوردند. به همین جهت نیز حقی عظیم بر مسلمین و جهانیان دارند. درباره شخصیت ممتاز ابوطالب در جای خود سخن خواهیم گفت.

شرکت پیغمبر در جنگ فجار

جنگ های فجار از حوادث مشهور عهد جاهلیت و دوران قبل از اسلام است. موضوع این بود که گفتیم عرب که پیوسته در صحاری سوزان خود به غارتگری و جنگ و نزاع اشتغال داشتند. تعهد کرده بودند که چهار ماه رجب، دی القعدة، دی الحجة و محرم دست از جنگ و کشتار بکشند، و در بازارهای خود به خرید و فروش و مفاخرت و شعر و خطابه بپردازند. ولی چهار بار حرمت احترام ماه های حرام شکسته شد، و اعمالی انجام گرفت که کار به جنگ کشید. فجار از فجور یعنی اعمال ناشایستی گرفته شده است که در آن ماه های محترم به وقوع پیوست.

در چهارمین جنگ فجار که تا چهار سال ادامه یافت، پیغمبر هم شرکت داشت. سن پیغمبر در ایام جنگ چهارم به اختلاف روایات چهارده یا پانزده یا بیست سال بوده است.

شاید این اختلاف روایات به واسطه مدت این جنگها پدید آمده است که شراره آن در مدت چهار سال شعله ور بود.

جنگ در میان قبیله هوازان و قریش و قبیله کنانه همپیمان قریش روی داد. پیغمبر در این جنگ که تمام افراد پیر و جوان قبیله قریش به طرفداری از همپیمان خود «کنایه» شرکت داشتند، در گرما گرم جنگ تیرهای دشمن را از عموهایش برطرف می ساخت. معنای این سخن این است که شخصا به طرف کسی تیر اندازی نکرد، و کسی را نکشت و تنها از جان عموها دفاع می کرد.

پیمان جوانمردان

یکی از خاطرات جالبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ایام جوانی خود داشت، و گاه گاهی از آن با خوشی و مسرت یاد می کرد، شرکت آن حضرت در پیمانی به منظور دفاع از مظلومان و ستمدیدگان بود که در تاریخ اسلام به نام «حلف الفضول» مشهور است.

«حلف» به معنای پیمان و «فضول» جمع فضل است، و معنای هر دو کلمه «پیمان فضلها» است. بنا بر مشهور علت این نامگذاری این بود که پیش از آن ایام، پیمانی میان سه نفر از قبیله «جرهم» که نام هر سه «فضل» بود بسته شده بود، و فضلها تعهد کرده بودند که به یاری مظلومان برخیزند. به همین جهت پیمان آنها به خاطر اسامی اعضای پیمان «حلف الفضول» خوانده شد. از آنجا که بعدها در زمان رسول اکرم نیز چنین پیمانی منعقد گردید، به یاد پیمان نخست، آن نیز به «حلف الفضول» موسوم گشت.

نظر دیگر این است که وقتی در زمان پیغمبر این پیمان توسط جوانمردان قریش بسته شد، خردمندی از قریش گفت: این عده وارد فضل از این امر شدند، و از اینجا «حلف الفضول» یا پیمان جوانمردان خوانده شد.

موضوع این بود که مردی از «یمن» کالائی برای فروش به مکه آورد، «عاص بن وائل» پدر عمرو عاص معرفت همکار معاویه که از طرف او به حکومت مصر رسیده، از قبیله بنیسهم به ظاهر آن را خرید، ولی وقتی مرد یمنی برای دریافت وجه آن به وی مراجعه نمود، عاص بن وائل از پرداخت قیمت و استرداد اصل مال سرباز زد. مرد یمنی از او به مردان قبیله بنی سهم شکایت برد و استمداد نمود، ولی به خاطر نفوذی که عاص بن وائل داشت هیچ کس ترتیب اثری به شکایت او نداد.

مرد یمنی چون این دید، آمد نزدیک «حجر الاسود» و فریاد برداشت، و از مظلومیت خود ناله سرداد. سپس به میان سایر قبائل قریش رفت و استمداد کرد، اما نتوانست حس ترحم آنها را برانگیزد! مرد یمنی که این را دید بالای کوه ابوقییس و در وقتی که افراد متنفع قریش در پیرامون کعبه اجتماع کرده بودند، با صدای رسا فریاد مظلومیت برداشت، سپس از کوه به زیر آمد، و روی به جمع قریش نهاد.

در آن جمع زبیر بن عبدالمطلب یکی از عموهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برخاست، و به میان قبائل بنی هاشم و بنی مصطلق و بنی زهره و بنی اسد و بنی تمیم گشت، و به جلب حمایت آنها از مرد مظلوم پرداخت.

در نتیجه مردانی از این قبایل در خانه «عبدالله بن جدعان» که از مردان نامی قریش و بزرگسال و کریم النفس و مورد احترام عموم بود، گرد آمدند، تا درباره اتفاق سوئی که در ماه حرام (ذی القعدة) کنار خانه خدا برای مرد غریبی پیش آمده بود، چاره جوئی کنند.

در این جمع پیغمبر آینده اسلام که در آن وقت بیست ساله و به روایتی بیست و پنج ساله بود هم شرکت داشت. مذاکرات این مجلس گذشته از دفاع از حق مرد یمنی، ابعاد وسیعی یافت، و به عقد پیمانی انجامید که بعدها به عنوان بهترین کار قریش در زمان جاهلیت شهرت گرفت. یعنی همان «پیمان جوانمردان» یا «حلف الفضول».

اعضای پیمان در منزل «عبدالله بن جدعان» تعهد کردند که از آن پس در محیط مکه هر اتفاق سوئی رخ دهد، چه برای غریب یا قریب باشد و چه آزاد و بنده، در مقام دفاع برخیزند، حق طرف را از متعدی بگیرند و از وی دفع ظلم کنند. خواه ظالم و متعدی از طبقه بالا باشد یا پائین اهل شهر باشد یا بیگانه. علاوه بر این، جوانمردان حاضر در مجلس تعهد نمودند مردم مکه را به کارهای نیک تشویق کنند، و از اعمال طشت بر حذر دارند، تا بدین گونه هر گونه رفتار ناپسند و مظاهر ظلم و ستم را از مکه ریشه کن سازند.

پس از این تعهد و عقد پیمان، حاضران مجلس به خانه عاص بن وائل رفتند، و مال مرد یمنیرا از وی گرفتند، و به صاحبش مسترد داشتند.

سالها بعد در زمانی که پیغمبر به مقام نبوت رسیده بود و در مدینه به سر می برد، به این کار افتخار می کرد و می فرمود: من در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت نمودم که آن را از داشتن بهترین کالاها دوست تر دارم، اگر در اسلام نیز مرا در پیمانی مانند آن دعوت نمایند اجابت می کنم. (فقد شهدت فی دار عبدالله بن جدعان حلفا لو دعیت به فی الاسلام لاجبت.)

ازدواج با خدیجه

در دورانی که پیغمبر سنین بین بیست تا بیست و پنج سالگی را می گذرانید، ابوطالب از خدیجه دختر خویلد بانوی نامدار قریش که از نجابت و اصالت و عقل و فهم و درایت فراوان برخوردار و در نیای چهارم (قصی بن کلاب) با پیغمبر شریک بود، تقاضا نمود سرمایه ای در اختیار بردارده اش «محمد» بگذارد، تا او نیز خود به کار تجارت اشتغال ورزد. خدیجه از ارث پدر، و دو همسر متوفای خود ثروتی اندوخته بود، و مانند بسیاری دیگر از زنان مکه با آن تجارت می کرد. به این معنا که نمایندگان می گرفت تا با سرمایه او داد ستند کنند.

خدیجه که وصف «محمد بن عبدالله» جوان محبوب مکه را به عنوان «محمد امین» شنیده بود، شخصا از «محمد» خواست به دیدن او برود، وقتی «محمد» آمد خدیجه گفت: آنچه موجب شده است من شیفته تو شوم و مهر و محبت تو را صادقانه به دل گیرم، صداقت و امانت و اخلاق شتوده تو است. به همین جهت حاضر سرمایه ای دو برابر آنچه به دیگران می دهم در اختیار بگذارم تا شخصا اقدام به تجارت کنی. علاوه دو غلام خود را نیز به تو می سپارم تا در این سفر تجاری همراه تو باشند و در کارها تو را یاری نمایند.

خدیجه به غلامان خود دستور داد کاملا تحت فرمان «محمد» باشند، و هنگام بازگشت هرچه از وی در سفر دیده اند، گزارش دهند.

«محمد» با مال التجاره خدیجه همراه سایر بازرگانان مکه راهی سفرشام شد در این سفر همه تجار سود بردند، به خصوص، «محمد» که پیش از دیگران سود برد. در بازگشت «میسره» غلام خدیجه به وی که از کارهای محمد در سفر جویا شده بود، گفت: تمام کارهای او حساب شده و منظم و بر اساس عقل و درایت است. میسره توضیح داد که وقتی یکی از تجار از محمد خواست به دو بت «لات» و «عزی» سوگند یاد کند، محمد گفت: «چیزی در نزد من پست تر از لات و عزی نیست» و چون در شهر «بصری» راهبی محمد را دید که در سایه درختی نشسته است، گفت: «این همان پیغمبری است که در تورات و انجیل راجع به او بشارت های زیادی خوانده ام!»

نجابت محمد بن عبدالله که از اصیل ترین قبایل عرب «بنی هاشم» بود، و استعداد و لیاقت و شخصیت ممتاز و شهرتی که در امانت داری داشت، او را زبانزد خاص و عام کرده بود. به طوری که «محمد امین» خوانده می شد. این اخبار و گزارش ها توأم با قامت موزون و قیافه خوش ترکیب و رخسار زیبا و دوست داشتنی وی که چون با کسی سخن می گفت، یا با دیدگان سیاه و براق و نافذ خود، به کسی می نگریست، در دل طرف، تولید محبت می کرد، همگی باعث شد که خدیجه شیفته حسب و نسب و لیاقت و شخصیت و خصال پسندیده او شود. همین جهات نیز موجب گردید که خدیجه زنی به نام «نفیسه» دختر «علیه» واسطه قرار دهد تا آمادگی او را برای ازدواج با محمد به اطلاع وی برساند.

بعضی از مورخان معتقدند که خدیجه خود موضوع را با «محمد امین» در میان گذاشت، و به گفته «ابن هشام» مورخ مشهور به وی گفت: «عموزاده من! به واسطه خویشاوندی که میان من و تو وجود دارد، و عظمت و احترامی که در نزد قوم خود داری، و امانت و خونیکو و راستگوئی که در تو هست، می‌خواهم صریحا به تو بگویم که ما بایم به همسری تو درآیم».

پیغمبر موضوع را با ابوطالب عمویش در میان گذاشت، و ابوطالب نظر موافق خو را اعلام داشت «نفیسه» بانوی واسطه نیز آمادگی «محمد امین» را به خدیجه خبر داد، و به دنبال آن مجلس عقد باشکوهی در خانه خدیجه تشکیل شد.

تمام بزرگان قریش و اشراف مکه در مجلس عقد شرکت داشتند.

خدیجه در اطاق مجاور در میان بانوان مکه نشست، و جریان مجلس را زیر نظر داشت. ابوطالب به نمایندگی از طرف پیامبر ورقه بن نوفل پسر عمو و نماینده خدیجه را مخاطب ساخت، و خطبه عقد را به طرز معقول و حکیمانه خواند و از جمله گفت: «برادرزاده من محمد بن عبدالله با هر مردی از قریش که مقایسه شود، بر او برتری دارد. هرچند فاقد مال و ثروت است، ولی مال و ثروت مانند سایه، زائل می‌شود، اما اصل و نسب چیزی است که می‌ماند...»

ورقه بن نوفل به نمایندگی از سرف خدیجه در پاسخ ابوطالب گفت: «کسی از قریش منکر فضل شما بنی هاشم نیست، ما از صمیم دل میل داریم که دست به ریسمان فضیلت و رافت شما بزنیم».

پس از آن خدیجه به کابین چهار صد دینار، برای محمد بن عبدالله جواب محبوب بنی هاشم و چهره درخشان مکه عقد شد.

سپس «محمد» از خانه ابوطالب به خانه خدیجه همسر خود آمد، و زندگی جدیدی را آغاز کرد.

«محمد» در این وقت بیست و چهار یا بیست و پنج سال داشت. خدیجه نیز بنابر مشهور ۳۹ یا ۴۰ سال داشته است و کمتر از اینها هم گفته‌اند.

دانشمند مشهور ابن شهر آشوب مازندرانی، می‌گوید: احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی (از علمای عامه) در کتابهای خود، و سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه در کتاب «الشفای» و شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» روایت کرده‌اند که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با خدیجه ازدواج کرد، خدیجه دختر بود (مناقب آل ابیطالب ج ۱ ص ۱۵۹) به همین جهت سن خدیجه را ۲۵ سال و ۲۸ و ۳۰ سال هم گفته‌اند. (تاریخ خمیس، ج ۱ ص ۲۶۴ سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۴۰)

ولادت علی (علیه السلام)

هنگامی که پیغمبر آینده اسلام به سن سی سالگی رسید، حادثه‌ای بس بزرگ در شهر مکه روی داد که از هر جهت بی‌نظیر بود، و بیش از هر کس به خاندان آن حضرت مربوط می‌شد. این حادثه بزرگ ولادت علی (علیه السلام) در خانه کعبه بود که گذشته از عموم دانشمندان شیعه، جمعی از علمای منصف عامه نیز آن را اعتراف دارند.

علامه فقید معاصر شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «آقا مهدی بن محمد تقی بن ابراهیم نقوی معاصر و متولد در سال ۱۳۱۶ هـ از احفاد سید دلدار علی هندی دانشمند و فقیه مشهور شیعه در دیار هند، در کتاب «علی و الکعبه» که در ۴۴ صفحه چاپ شده است، از ۲۲ کتاب از کتب علمای عامه نقل می‌کند که تصریح کرده‌اند علی (علیه السلام) در کعبه متولد شده است.

و هم می‌گوید: علامه میرزا محمد علی اردوبادی متولد ۱۳۱۲ هـ (از علمای بزرگ معاصر در نجف اشرف) کتاب «امیرالمؤمنین و الکعبه» در اثبات ولادت حضرت امیر در بیت الحرام را تالیف نموده که در باب خود کتابی ابتکاری است. (الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۲ ص ۳۵۲)

علامه امینی به تفصیل پیرامون ولادت علی (علیه السلام) در کعبه بحث نموده و از جمله از دانشمند عالیقدر عامه حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک صحیحین» ج ۳ ص ۴۸۳ نقل می‌کند که گفته است: «اخبار به تواتر رسیده که فاطمه دختر اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه را در درون کعبه زائید. (وقد تواتر الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبه.)

و از کنجی شافعی در کتاب «کفایه» نقل کرده که از طریق ابن نجار از حاکم نیشابوری روایت نموده که گفته است: «امیر المؤمنین علی بن ابیطالب درمکه در خانه خدا، شب جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال گذشته از عام الفیل متولد گردید. نه قبل و نه بعد از وی مولودی در بیت الله الحرام جز او متولد نگردید، و این کرامتی برای آن حضرت بو به خاطر مقام با عظمت او بود.»

به پیروی از وی، احمد بن عبدالرحیم دهلوی مشهور به «شاه ولی الله» پدر عبدالعزیز دهلوی مصنف کتاب «تحفه اثنی عشریه» (تحفه اثنی عشریه کتابی بزرگ در در شیعیه است، و هموطن او سید عالیقدر میر حامد حسین نیشابوری هندی کتاب با عظمت «عقبات الانوار» را در رد آن نوشت.) در کتاب «ازالة الخفاء» نوشته «نوشته است: «اخیار متواتر است که فاطمه دختر اسد امیرالمؤمنین علی را در درون کعبه زائید. آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال بعد از عام الفیل در کعبه متولد گردید، و هیچ کس جز او نه قبل و نه بعد از وی در کعبه متولد نگردید.»

شهاب الدین سید محمود الوسی صاحب تفسیر کبیر در کتاب شرح قصیده عینیة عبدالباقی افندی عمری ص ۱۵ در ذیل این بیت قصیده او در مدح مولای متقیان: انت العلی الذی فوق العلی رفعا بیطن مکه عندالبیت اذ وضعا

می نویسد: «اینکه امیر کرم الله وجهه در خانه خدا متولد شده، در دنیا امری مشهور، و در کتب فریقین سنی و شیعه ذکر شده است.»

تا آنجا که می گوید: «جز او کرم الله وجهه کسی در خانه خدا متولد نشده و چقدر مناسب است که امام ائمه در محلی که قبله مسلمین است متولد گردد. سبحان من یضع الاشیاء فی مواضعها و هو احکم الحاکمین (الغدیر ج ۶ ص ۲۲)

در تکمیل سخن نغز شهاب الدین دانشمند و مفسر بزرگ سنی می گوئیم جالبتر اینکه امام ائمه مسلمین حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، تنها کسی که در خانه خدا «کعبه» قبله همه مسلمانان جهان متولد شد، سرانجام نیز در محراب مسجد کوفه خانه خدا ربت خورد که بر اثر آنبا فرق شکافته به افتخار شهادت نائل گردید. شیعیان جهان نیز این افتخار را یافته اند که چنین مولود مبارک و وجود مقدس را امام اول مسلمین و خلیفه بلافضل پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) بدانند.

در کعبه شد پدیدار و به محراب شد شهید نازم به حسن مطلع و حسن ختام وی جلال الدین محمد دوانی فیلسوف مشهور در گذشته سال ۹۰۸ ه که از مفاخر علمای عامه بوده و فقط در اواخر عمر شیعه شده است، در کتاب فارسی «نور الهدایه فی اثبات الولاية» می نویسد: «این که جمهور اهل سنت از میان تمام صحابه پیغمبر فقط به علی (علیه السلام) «کرم الله وجهه» می گویند (یعنی گرامی باد رخسار او) به دو علت است:

یکی این که در میان صحابه تنها علی (علیه السلام) بوده است که قبل از بلوغ اسلام آورد، و هرگز در مقابل بت نایستاد و کرنش نکرد، و دیگر این که نشسته اند؛ زمانی که فاطمه دختر اسد مادر علی (علیه السلام) آبستن به حضرت بود، هرگاه محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) در می دید، ناگهان به احترام آن حضرت برمی خواست و ادای احترام می کرد.

پیغمبر آینده اسلام روزی گفت: ای مادر! تو آبستنی، من راضی نیستم برای من این طور از جا برخیزی، فاطمه گفت: به خدا قسم هرگاه شما را می بینم، چنینی که در شکم دارم طوری جایجا می شود که مرا ناگزیر می سازد از جا بلند شوم! (کتاب نور الهدایه جلال الدین به ضمیمه شرح زندگانی او تألیف نویسنده این سطور به طبع رسیده است. به آنجا مراجعه شود.)

فاطمه مادر علی (علیه السلام) و دختر اسد بن هاشم، یعنی دختر عموی شوهر خود ابوطالب بود، و آنها نخستین همسرانی بودند که به هاشم نسبت می رسانند. این بانوی بزرگزاده که افتخار پرستاری از پیغمبر خدا را داشت، در روز ۱۳ رجب آن سال که درد زائیدن بروی فشار وارد ساخت، آمد و در مقابل کعبه، خانه خدا ایستاد و گفت: پروردگارا! تو را به عظمت این خانه و به مقام کسی که آن را بنا کرده است، سوگند می دهم درد زائیدن را بر من آسان گردان!

کسانی که ناظر بودند با کمال تعجب دیدند ناگهان ضلع بالای حجر الاسود شکست، و فاطمه همسر ابوطالب به درون کعبه رفت و شکاف دیوار بهم آمد. (این نقطه تا این اواخر در دیوار کعبه مشخص بود. بیشتر زائران شیعه هنگام طواف خانه کعبه چون به آن نقطه می رسند که هنوز هم علامتی دارد آن را می بوسند.) موضوع بلافاصله دهن به دهن گشت و به گوش مرد و زن مکه رسید، و همه منتظر بودند ببینند سرانجام آن ماجرای شگفت انگیز چه خواهد بود.

همسر ابوطالب سه روز در خانه کعبه به سر برد. روز چهارم کسانی که پیرامون کعبه گرد آمده بودند دیدند دیوار کعبه از همان جا بار دیگر شکاف برداشت و آن بانوی سرفراز در حالی که نوزاد خود را در آغوش داشت از درون خانه خدا بیرون آمد.

همسر ابوطالب خطاب به حاضران گفت: ای مردم! خداوند مرا به خاطر نوزاد پاک سرشتم بر زنان دیگر برتری داد. زیرا هیچ زنی تا کنون اجازه نداشته است که در خانه خدا وضع حمل کند.

ولی خداوند خانه‌اش را در اختیار من گذاشت تا فرزند خود را در آن جایگاه مقدس بزایم (راجع به ولادت علی علیه السلام در کعبه و خانه خدا گذشته از «الغدیر» به کتب یاد شده متن هم مراجعه شود، و چه خوبست که یکی از دانشمندان، آنها را در کتابی به فارسی و عربی منتشر سازد.) سپس به خانه آمد. پیغمبر آینده اسلام که از ماجرا اطلاع یافته بود، در خانه ابوطالب بود. نوزاد تا آن لحظه چشم باز نکرده بود. نخستین باری که چشم گشود، لحظه‌ای بود که پیغمبر ضمن تبریک به زن عمویش نوزاد را از آغوش او گرفت و اولین نگاه نوزاد هم به روی محمد (صلی الله علیه و آله) بود.

پیغمبر صورت نوزاد را بوسید و نام او را «علی» گذارد، و به عمو و زن عمویش مژده داد که نوزاد، آینده‌ای بس درخشان دارد.

به گفته شاعر: صدف آسا جهان آفرینش درخشان گوهری والا گهر زاد ز بعد قرن‌ها گیتی هنر کرد که اینسان
فهرمانی با هنر زادپدرها بعد از این هرگز نبینند که دیگر مادری اینسان پسر زاد فری بر مادر نیکو سرشتش غزال
ماده گوئی شیر نر زاد